

دیوان اشعار

بیراسته و
مفصو



به اهتمام ناصر علیخواه
ویراسته منوچهر استخر

دیوان اشعار
مفتون بردھونے

-
- سرشناسه : بردخونی، مفتون، ۱۲۷۶-۱۳۴۱.
- عنوان و نام پدیدآور : دیوان اشعار مفتون بردخونی / به اهتمام ناصر علیخواه؛ ویراسته منوچهر آتشی.
- مشخصات نشر : تهران: نشر سولار، ۱۴۰۰.
- مشخصات ظاهری : ۲۰۰ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
- شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۹۸-۶۷-۱
- وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
- موضوع : شعر فارسی-- قرن ۱۴
- Persian poetry -- 20th century
- شناسه افزوده : علیخواه، ناصر، ۱۳۱۸-، گردآورنده
- شناسه افزوده : آتشی، منوچهر، ۱۳۱۰ - ۱۳۸۴، ویراستار
- رده بندی کنگره : PIR۸۳۳۵
- رده بندی دیوبی : ۸فا۱/۶۲
- شماره کتابشناسی ملی : ۸۶۹۹۹۳۲
- اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا
-

دیوان اشعار
مفتون بردھونے

بہ اہتمام ناصر علیخواہ

ویراتہ منوچہر اتشی



انتشارات سولار



انتشارات سولار

دیوان اشعار مفتون بزدخونی
به اہتمام ناصر علیخواہ
ویراستہ سی منوچہر آستین
بازنوائی، تطبیق و ویرایش نسیان: آریامن احمدی
طراح جلد: جواد، مسافاتی
صفحہ آراء: مرضیہ مانی
لیتہ گرافی: بقدر و آبی
چاپ و صحافی: جھونو
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخہ
چاپ اول: بہار ۱۴۱۰ھ

شماره: ۱- ۲۷- ۲۳۹۸- ۲۳۴- ۹۷۸

نشانی: ایرانشہر جنوبی، پلاک ۳۳، طبقہ سی سوم، واحد ۱۱
تلفن: ۹۱۲۷۲۰۳۷۵۶-۷۷۵۵۵۸۳۸

فہرست

از فایز تا مفتون / دکتربید جعفر حمیدی / ۷

من و مفتون / ناصر علیخواہ / ۹

دویتی / ۱۳

رباعی / ۷۳

غزل / ۸۱

مثنوی / ۱۰۵

قصیدہ / ۱۶۵

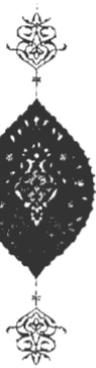
ترجیع بند / ۱۸۱

از فایز تا مفقون دکتر سید جعفر حمیدی

کجایی می‌شوی یا می‌خوانی و زمانی می‌بینی و می‌دانی. کدام یک جذاب‌تر و دلپذیرتر است. آن چه شنیده‌ای یا آن چه دیده‌ای؟ مسلم است که گفته‌اند: شنیدن کی بودمانند دیدن. اگر عصر شاعری را درک کرده باشی و با او نشست و برخاست داشته باشی قطعاً او را بهتر از آن چه درباره‌اش شنیده‌ای یا خوانده‌ای شناخت خواهی داشت. هر چه زمان از زندگی شاعر یا نویسنده‌ای بیشتر گذشته باشد، داستان‌ها و افسانه‌هایی درباره او بیشتر ساخته خواهند شد. مثل افسانه عشق فایز به پری و پریدخت.

در منطقه شعر خیز و شاعر پرور بو شهر، از گذشته تا امروز شاعران و داستان پردازان نامی بسیار زیسته‌اند که آثارشان برجای مانده است. اما در میان همه، دو شاعر بیش از بقیه بر سر زبان‌ها هستند. فایز دشتی (۱۲۹۳-۱۳۱۳ خورشیدی) و مفقون بردخونی (۱۳۴۱-۱۳۷۶ خورشیدی).

«شاعر و نویسنده بو شهری و استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه شهید بهشتی تهران»



فایز که مدتی پیش از مفقون می‌زیسته. قصه‌ها و افسانه‌ها درباره‌ی زندگی و شعر او بیشتر است. ولی مفقون درباره‌ی اش افسانه‌پردازی شده است: زیرا به زمان ما نزدیک‌تر است. کتاب و مقالات بسیار تاکنون درباره‌ی زندگی و شعر این دو شاعر و البته شاعران دیگر نوشته شده و مجالس شعرخوانی و شرودخوانی برگزار شده که همه از آثار و نوشته‌های موجود درباره‌ی آن‌ها به بهره‌رسانند. اما کتاب حاضر به اهتمام کسی است که مدت سه سال آخر حیات مفقون، با وی مانوس بود. بارها بمنشین، بهم صحبت و بهم مجلس او بود. گفته‌ها و شعرخوانی‌های او را درک و گاهی ضبط کرده است. ناصر علیخواه مدت نزدیک سه سال از ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ که در بردخون معلم بود. با این شاعر نامدار آشنا و مانوس گشته است. این آشنایی معلم و شاعر باعث شده که در بیشتر اوقات فراغت، علیخواه در مجلس شعر و بحث شاعر حاضر باشد یا شاعر در خانه یا دفتر معلم حضور یابد. همچنین این دوستی و صمیمیت به جایی رسید که به تقاضای معلم، دفتر شعر نوشته‌ها و دست‌نویس شاعر، جهت مطالعه و نسخه‌برداری در اختیار او قرار گیرد و او سخاوتمندانه بپذیرد. این سخاوت شاعرانه سرانجام به پید آمدن این اثر انجامید که زنده‌یاد منوچهر آشتی نیز آن را به خوبی پیراسته است. و اکنون پس از حدود شش دهه، تقدیم خوانندگان و شعرخوانان و شعرشاسان می‌گردد.



من و مفتون ناصر عسینیخواه

سال ۱۳۳۹ بود که با ابلاغ اداره فرهنگ بنادر جنوب (بو شهر) یا آموزش و پرورش فعلی، به عنوان معلم و مدیر دبستان دولتی فولادی در بردخون به آن روستای دور افتاده اعزام شدم. پیش از رفتن به بردخون این سعادت را داشتم که چند سالی شاگرد منوچهر آتشی باشم و از مصاحبت با او بسیار چیزهای یاد بگیرم؛ شاید تشویق‌های او بود که مرا بیشتر دغدغه‌مند به فرهنگ و هنر و ادب و تاریخ ایران زمین کرد؛ و من همیشه خود را می‌یون اومی دانم.

وقتی به بردخون رسیدم، تنها چیزی که از آن می‌دانستم نام یک روستا بود؛ نامی که کمی بعد با نام مفتون بردخونی عجمین شد و در سینه‌ای تازه رو به دنیا برای من باز کرد؛ در سینه‌ای از شعرو ادب و اخلاق.

از همان روزهای نخست، از این که در بردخون صحبت شده بود که معلم جدید آمده به

ده، مفنون هم از بخشدار آنجا می خواهد که من به دیدارش بروم. اطلاع دادم که من فقط روز جمعه می توانم، بقیه روزها نمی توانم؛ چون می خواهم و قلم را مشغول دانش آموزان کنم. دیدار که حاصل شد، به من گفت: «تو جوان با استعدادی هستی، هر چه می کنی، فقط اخلاق را فراموش نکن! اخلاق پیش ما از نان شب هم واجب تر است!» و همین موجب نزدیکی و دوستی من و او تا زمان مرگ او شد.

سید بهمنیار حسینی بردخونی فرزند سید علی اکبر حسینی متخلص به «مفنون» از اهالی دشتی (بردخون) بود. او در سال ۱۲۷۶ خورشیدی در بردخون متولد و در سال ۱۳۴۱ زنگی را برود گفت. نام مجموعه اشعار ایشان «هدیه العشاق» است که شامل انواع سبک ها و قالب های شعری است: دویتی، رباعی، غزل، مثنوی و قصاید.

مصاحبت من با مفنون در سه سال آخر حیاتش یکی از بهترین دوران زندگی ام بود. در این سه سال با مفنون مشغور بودم، حرکات و سکنات این شاعر ارجمند را از نزدیک دیدم و با اخلاقیات او آشنایی پیدا کردم. مفنون مردی لاغر و بلند اندام، خوش سخن و بسیار مهربان و مردم دار بود. در خاتمه اش همیشه به روی مردم باز بود و محفلش شیرین و صحبت هایش دل نشین.

زندگیاد غلامعلی بهرامی بخشدار وقت بردخون، وسيله آشنایی و معرفی من به مفنون را



فراجم کرد و بارماد منزل زندیاد حاج ابوالقاسم فولادی. فرزند ارشد خالو حسین بردخنی از محضر مفتون بهره مند شدم و همه حاضران نیز از حضور این شاعر در جمع لذت می بردند. مجلس او بسیار شیرین و پربرکت بود. با تواضع و فروتنی فراوان و شور و شوق بسیار شعر می خواند. در هنگام قرائت شعر حالتی شاعرانه و خلسه مانند به او دست می داد:

تا عشقت به دل کرد آشیانه زده آتش به جانم محرمانه
وز آن آتش بود اشعار مفتون که از دل می زنده همدم زبانه

بعداً از مفتون درخواست کردم. اشعارش را در اختیارم بگذار تا بهم بخوانم و بهم نخبهای برای خود از روی آن باز نویسی کنم. آن بزرگوار با سخاوتمندی دفتر شعرش را در اختیارم قرار داد. آن دفتر شامل ۲۱۱ دهیتی، ۲۴ رباعی، ۳ غزل، ۲۴ مثنوی بود. این اشعار را از دست شریف ایشان دریافت کردم و توسط یکی از معلمان بکارم خوشنویسی شد. سپس دفتر اشعار را به مفتون برگرداندم.

سال یا بعد که فرصتی دست داد تا دوباره به سراغ مجموعه اشعار او بروم. دوباره خود را در آن روزهای مصاحبت و معاشرت با او دیدم؛ بنابراین برای این که بتوانم این اشعار را به چاپ برسانم. ابتدا آن را به زندیاد منوچهر آتشی دادم تا او بهم بخواند و بهر جایایی



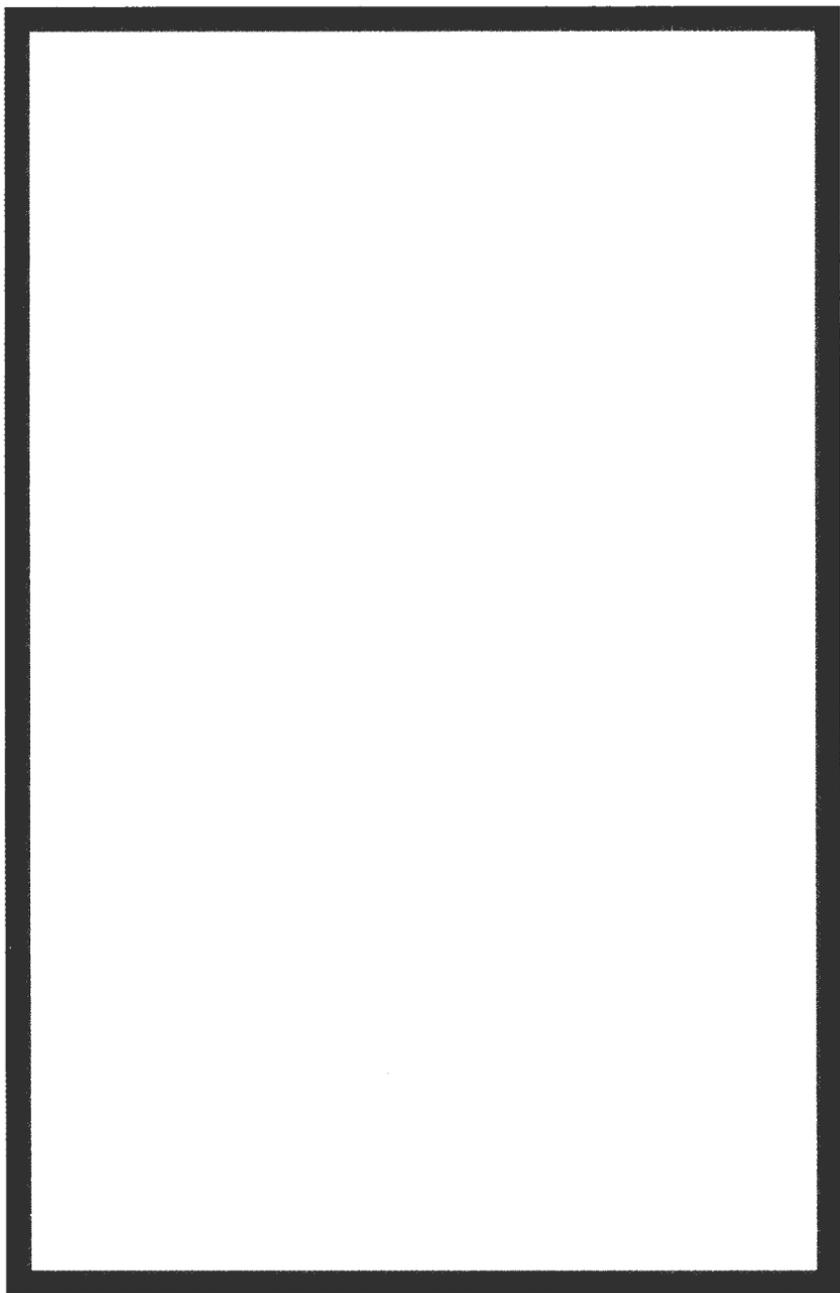
ویرایش داشته باشد اعمال کند. پس از ویرایش و بررسی دقیق آئشی، به دلایلی کار انتشار کتاب بازماند.

و اکنون شش دهه پس از درگذشت مفتون، مجموعه کامل اشعار او با کمک دخترم مونا که مراد بازخوانی و تدوین اثریاری رساند، به علاقه مندان شعر فارسی تقدیم می‌گردد. با این امید که توانسته باشم دین خود را به این مرد بزرگ ادا کرده باشم.



دوستی ما



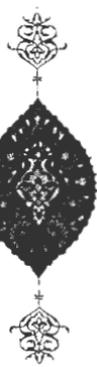


ببین شوخی و طرز دلبری را بیک جسد بری دل از پری را
بهای بوسه ای بر کف بود جان چون مقنون است بزاران مشتری را

ببین سان گر روی سیرچمن را کنی بلبل اسیر خوشتن را
نخند گل دگر از بوی زلفت نه مقنون طالب مشکِ حقن را

زمن بنهقه ای دلبر تو روا زکی دریا فستی این طبع و خورا
جفا این قدر بر مقنون روا نیست چه بدیدی تو از خوی نکورا

گذر کن ای صباد کشور ما رسان از ما سلام دلبر ما
بگو نزدیک شد ای یار مقنون ز هجرت جان رود از پیکر ما

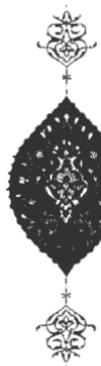


پری‌گری‌گر بی‌سند آن‌قدِ دل‌آرا نساید در میانِ خسوقِ ماوا
به امیدمی‌که همچون دستِ مفتون رسد دستش به آن زلفِ سمن‌سا

ز راه‌یاری‌ای باد صبارا بگو با آن بُت دور از وفارا
چو مفتون از وصلت‌گشته‌نومید در آخر می‌کشد بجزر تو مارا

ندانم چیست منظور تو یارا که زلف‌افکنده‌ای مادلقسارا
مکن سعی این‌بمه در قتلِ مفتون بترس از پرسش‌روز جزارا

منه کج‌بروخ این زلف‌سمن‌سا به ماد چهارده عقرب‌ده‌جا
ز غمزه‌بردلِ مفتون‌مزن‌تیر که باشد اندر او عشق تو ماوا



بود ای نازنین شکرین لب رخت چون مادگیسویت چو عقرب
به جز زلف و رخس مقنون که دیده عیان خورشید رخشان در دل شب

ز بجزر دوست در فریادم امشب دل اندر کوره حدادم امشب
به سرو ناز مقنون باد شبگیر بسگو در دیر آبادم امشب

سحر بودم ز بجزر یار بی تاب نمود آن نازنینم بسو در خواب
از آن آب حیاتی که به لب داشت چو خضر از مهر مقنون کرده سیراب

ز بجزر یار با خون دل امشب بدین گشت ما را منزل امشب
صبا بر گو بیا در خواب مقنون عزیز جان و آرام دل امشب

